

جشن تولد ملکه، اعطای نشان به سلمان رشدی و نیم‌نگاهی به منافع ملی ایران

متن کامل یادداشت آقای مهدی معتمدی مهردر روزنامه شرق

۸۶/۴/۵

مقدمه:

"کار کار انگلیس هاست"

نه! این جمله، فقط عبارتی نیست که شخصیت رمان دایی جان ناپلئون به کار می‌برد. این عبارتی است که آقای جفری آدامز، سفیر کبیر کنونی انگلیس که مردی است خوش‌رو، خندان و فارسی‌راهم تا حدودی خوب بلد است، در مقام طنز، به آن متوسل می‌شود. واقعیت آن است که جو بی‌اعتمادی و مشکل‌عظیمی که به خاطر سیاست‌های دوران استعماری دولت انگلستان و به‌ویژه نقشی که این دولت در کودتای علیه دولت ملی دکتر مصدق ایفا کرد، چنان خاطره‌ای در روان جمعی ایرانیان ایجاد کرده است که عبارتی از جنس کلی‌بافی‌های فوق به سهولت می‌تواند در این باور جمعی استقرار یابد. نظیر این عبارات فراوانند و از جمله می‌توان به این مورد اشاره داشت که در ایران، وقتی مردم بخواهند نهایت زرنگی یک فرد را تجسم بخشند و البته توأم با بار منفی معنایی، وی را منتسب به "چرچیل" می‌کنند.

شاید در علت‌یابی چنین وضعیتی اغراق نباشد اگر بگوییم که تداوم این جو و عدم عذرخواهی دولت‌مردان انگلیسی از ملت ایران در وجود چنین نگرشی بی‌تاثیر نبوده و متأسفانه دولت بریتانیا نیز در این مدت حدود نیم‌قرن پس از کودتا هیچ‌گاه نیازی حس نکرد تا به ترمیم جایگاه خود در نزد ایرانیان بپردازد و اگرچه در حکومت‌های دمکراتیک، دولت‌ها اجباری به دفاع از دولت‌های پیشین ندارند اما گویی برای دولت‌مردان بریتانیایی نیز این مسأله، جنبه‌ی قدسی یافته و امکان نقد آن برای ایشان وجود ندارد؛ درست نظیر بحث اشغال سفارت آمریکا در ایران برای تسخیرکنندگان جوان آن‌روز که اگرچه امروز دیگر جوان نیستند اما نقد این خاطره را تا حد تعدی به امور قدسی فرا برده‌اند و از این رو هزینه‌های این اقدام را طرح نکرده و به همین جهت، گذشته چراغ را آینده نشده و اگر امروز شاهد اتفاقاتی نظیر پرتاب سنگ یا نارنجک دستی به دیوار سفارت بریتانیا هستیم نیز می‌تواند از همین باب مورد نقد و موشکافی قرار گیرد که به راستی برای سنگ‌اندازها و یا آمرین آن‌ها وجوه چنین اقداماتی آشکار نیست و شاید انتساب بخشی از این تقصیر به اشغال‌کنندگان دیروزی عاری از واقع‌بینی نباشد. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که اگر دولت‌مردان انگلیسی نیز به نقد سیاست‌های گذشته‌ی خود با تمامی مشرق‌زمین و به ویژه ایران و هندوستان عنایت نورزند، نیز مردم خود را از عبرت‌گیری و درک صحیح تاریخ محروم داشته‌اند.

به هر صورت شاید به خاطر وجود چنین جوی است [یعنی به خاطر مشکل تاریخی حل‌ناشده‌ای که علاوه بر آن که بین دولت‌های ایران و انگلیس وجود دارد بین ملت ایران و دولت انگلیس نیز به چشم می‌خورد] که نیروهای سیاسی اپوزیسیون ایرانی از ورود به این مباحث ابا دارند و نگارنده نیز پنهان نمی‌کند که در نگارش متن حاضر، از این ملاحظه مصون نبوده است.

• طرح بحث

و اما در روزهای اخیر باز هم انگلیسی‌ها در ایران خبرساز شده‌اند. تجمع دانش‌جویان بسیجی در مقابل سفارت بریتانیا در روز جشن تولد ملکه و سردادن شعارهایی علیه دولت و سفیر انگلیس، صهیونیست قلمداد کردن سفیر کنونی، پی‌گیری بحث بازپس‌گیری باغ قلعه که در حال حاضر به عنوان شورای فرهنگی بریتانیا فعالیت می‌کند و مدیریت آن مستقل از سفارت بوده و همچنین اعتراض دولت ایران به اعطای نشان دولتی به سلمان رشدی نویسنده‌ی انگلیسی هندی‌الاصول توسط ملکه بریتانیا از جمله‌ی این اخبار است. در روزهای پیش از جشن تولد ملکه، در بخش اخبار رادیو و تلویزیون و به ویژه اخبار موسوم به بیست و سی شاهد بودیم که مجری، با بزرگ‌نمایی این خبر اعلام کرد که دولت انگلیس، از حدود هزار نفر از شخصیت‌های سیاسی مخالف نظام برای شرکت در این میهمانی دعوت به عمل آورده است و طوری تبلیغ شد که قرار است در آن‌جا اتفاق خاصی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران صورت پذیرد و باز هم در ماجرای اعطای نشان به نویسنده‌ای که به حکم فقهی و البته نه سیاسی رهبر فقید انقلاب اسلامی (به تعبیر رسمی وزارت خارجه‌ی وقت در دوران ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای) مرتد شناخته شده و محکوم به مرگ است، صدا و سیمای جمهوری اسلامی، بحث اسلام‌ستیزی مقامات انگلیسی را مطرح نموده و از این رهگذر توهین‌هایی را به شخص و مقام ملکه‌ی بریتانیا روا داشتند. در این خصوص مواردی چند قابل اشاره است:

۱. میهمانی جشن تولد ملکه یکی از اعیاد ملی انگلیسی‌هاست که البته با تاریخ دقیق تولد ملکه، هم‌زمان نیست. به عبارت دیگر در این عید نه شخص حقیقی خانم الیزابت که شخصیت حقوقی وی با درکی که نظام پادشاهی مشروطه‌ی بریتانیا از این مقام دارد، مطرح است و از این روست که اگرچه اشخاص خاندان سلطنتی در انگلستان از بوته‌ی نقد و آسیب در امان نیستند، اما ماهیت سلطنت مشروطه به عنوان نماد قانون‌گرایی و اتحاد ملی در چارچوب دکترین‌های حقوق اساسی این سرزمین از اعتبار فراوانی برخوردار است و به همین جهت است که با وجود استقرار دموکراسی به عنوان رژیم سیاسی انگلستان، امروزه بحث تغییر نظام پادشاهی به جمهوری، حتی در بین احزاب مارکسیست نیز محلی از اعراب ندارد و از این رو اهانت و یا تهدید به این مقام و جلوگیری از برگذاری اعیادی از این دست در ذهن ملت و دولت انگلیس، نه یک مخالفت سیاسی با یک دولت که اهانت به کیان ملی آن سرزمین ارزیابی می‌شود، نظیر آن که سفارت‌خانه‌های ایران در سایر کشورها در اعمال حق برگذاری اعیاد ملی و مذهبی مانند عید قربان، جشن پیروزی انقلاب یا ملی شدن صنعت نفت و نظایر آن محروم و تحدید شوند. نکته‌ی دیگر آن که این جشن، هر ساله و با حدود همین میزان از میهمانان چه به لحاظ کمی و چه به لحاظ کیفی در تمامی سال‌های پس از انقلاب اسلامی صورت پذیرفته و برخلاف تبلیغات به عمل آمده در بین مدعوین، بخشی از مسوولین رده اول حکومتی نیز، در تمامی این سال‌ها و از جمله امسال قرار داشته‌اند از جمله‌ی این اشخاص می‌توان از آقایان حمید آصفی _ سخن‌گوی رسمی پیشین وزارت خارجه _ یا آقای دکتر حسین میرمحمد صادقی _ سخن‌گوی پیشین قوه‌ی قضاییه ایران _ و یا آقای دکتر محمد جواد لاریجانی نام برد.

۲. نکته‌ی قابل بحث دیگر، به بحث اعطای نشان شوالیه که یکی از مهم‌ترین نشان‌های دولت بریتانیاست به سلمان رشدی باز می‌گردد. نکته‌ای که در این مجال، قابل طرح است آن‌که، اولاً اگرچه اعطای این نشان در حقوق اساسی انگلیس توسط ملکه صورت می‌پذیرد اما با توجه به جایگاه حقوقی ملکه به عنوان مقام رسمی فاقد اختیارات اجرایی، بدیهی است که این امر فقط به دست ملکه و البته بدون اتخاذ

تصمیم از سوی وی صورت گرفته و بسته به آن که این مدال به چه شخصیتی و بنا بر چه وصفی صورت می‌گیرد، دستگاهی خاص مسوولیت آن را به عهده خواهد داشت. به طور مثال در سالیان گذشته این نشان به "دیوید بکهام" فوتبالیست مشهور و "التون جان" آهنگ‌ساز معروف و البته مخالف خاندان سلطنتی که در قضیه‌ی مرگ مشکوک پرنسس دایانا، کنسرتی عظیم در راستای درگیر ساختن پرنس چارلز و ملکه و ایراد اتهام قتل به این دو برپا نموده بود، نیز اعطا شد و امسال نیز صحبت بر آن است که اعطای این جایزه به سلمان رشدی صرفاً بر اساس جایگاه ادبی وی صورت گرفته است و البته بدیهی است که ویژگی‌های آقای رشدی در حریم ادبیات باید جدای از سایر صفات ایشان بررسی شود. کما این که این نویسنده در سال ۱۳۶۶ شمسی از رییس جمهور وقت ایران نیز جایزه‌ای به خاطر فعالیت‌های ادبی خود دریافت نمود و بدیهی است که اعطای این جایزه در آن دوران به ایشان، صرفنظر از خصوصیات اخلاقی ایشان صورت گرفته است و حتی در حال حاضر نیز که مثلاً همین چندی پیش در فستیوال ادبی امریکای لاتین به برخی نویسندگان جنوب امریکا جوایزی اعطا شد، هرگز کنکاشی صورت نگرفت که این فرد چه خصوصیات اخلاقی و یا اعتقادی دارد که البته درست هم همین است. از همین رو اعطای نشان شوالیه به سلمان رشدی در همین چارچوب قابل بررسی است، نظیر آنچه که دولت ایران با شناسایی و معرفی چهره‌های ماندگار به بهترین فعالین عرصه‌ی هنر، ورزش و علم انجام داده و می‌دهد.

• منافع ملی

تردیدی وجود ندارد که روابط سیاسی میان دولت‌ها باید از منظر منافع ملی صورت پذیرد. از این رو اتخاذ سیاست‌هایی نظیر آنچه که دولت انگلستان در قبال دولت ایران انجام داده و به ایران به چشم دشمن دوست خود یعنی ایالات متحده نگریسته و یا آن نگاهی که در برخی دولت‌مردان ایرانی وجود دارد و به انگلستان به دید دوست دشمن خود و باز هم یعنی ایالات متحده‌ی امریکا می‌نگرد اشتباه است. چرا که در هر دو نگرش، این ثالث است که محوریت می‌یابد و منافع ملی دو کشور به فراموشی می‌گراید.

باید به یاد داشت که دولت انگلستان، در سالیان اخیر سعی داشت که به ویژه در ارتباط سیاسی خود با ایران از سیاست مستقل‌تری در مقایسه با آنچه که در مساله‌ی عراق یا افغانستان رخ داد، بهره‌مند باشد و این موضوع را به وضوح در بیانات آقای جک استراو وزیر سابق خارجه‌ی دولت بریتانیا می‌توان مشاهده نمود و به نظر می‌رسد که اعزام آقای آدامز _ رییس دفتر آقای استراو در دوران وزارت _ به ایران نیز بر اساس همین نگرش صورت گرفت. آقای جفری آدامز، فردی است که با فرهنگ و زبان ایرانی آشناست و از این رو سعی داشته که رابطه‌ی دو دولت در جو التهاب و هیجان، دستخوش تحولات غیرقابل مهار قرار نگیرد و به رغم حملاتی که بارها توسط نیروهای لباس شخصی به سفارت دولت متبوع ایشان انجام شد، ایشان، هیچ‌گاه موضع‌گیری تندی نداشته، اما در بحران اخیر که بحث بازپس‌گیری باغ قلهک در صحن مجلس شورای اسلامی مطرح شد، ایشان عبارت کوتاهی به کار بردند که بسیار قابل تامل است. سفیر بریتانیا به وضوح هشدار داد که در این صورت، دولت انگلستان نیز تلافی کرده و اماکن فرهنگی دولت ایران در انگلیس را باز پس خواهد گرفت. به نظر می‌رسد که این

تهدید به موردی فراتر از دفاتر رای‌زنی‌های فرهنگی ایران اشاره داشته و به دفتر نمایندگی رهبری در لندن که اگرچه یک نهاد فرهنگی است اما کارکردهای سیاسی آن نیز بسیار مهم است، توجه دارد.

آیا بزرگ‌نمایی مسایلی نظیر برگزاری عید ملی انگلیسی‌ها، تبلیغ فراوان در خصوص اعطای نشان دولتی به فردی خاص که البته در شایستگی‌های ادبی وی به عنوان حرفه‌ی وی نمی‌توان تردید داشت و یا مساله‌ی باغ قلهک، ما را در مسیر آرامش قرار می‌دهد و یا آن که به تقویت جناح ضد ایرانی در انگلستان و همراهی بیش‌تر این دولت با امریکا می‌انجامد؟ کسانی که درخواست اخراج سفیر انگلیس را مطرح می‌کنند و یا با توجه به موقعیت خود، آن را از زبان افراد بی‌نام و نشان که همین صفت بی‌نام و نشانی ایشان، مبین وابستگی آن‌هاست گذاشته و مطرح می‌کنند، آیا تحلیلی از گرایش‌های سفیر فعلی دارند و آیا به این اندیشیده‌اند که سفیر بعدی چه کسی می‌تواند باشد؟ به ویژه آن که دیگر، فردی که این سفیر را اعزام می‌کند، مانند سلف خود آقای استراو نبوده و به حفظ مناسبات با ایران چندان علاقه‌ای ندارد.

معلم انقلاب - دکتر علی شریعتی - در جمله‌ی مشهوری می‌گوید که "اگر می‌خواهی چیزی یا کسی را خراب کنی به آن خوب حمله نکن، از آن بد دفاع کن،" و اقداماتی از این دست، آدم را به این تردید می‌اندازد که چنین اقدامات و تبلیغاتی، آیا به تداوم سیاست‌های مبتنی بر زور و اصطلاحاً مشی امپریالیستی دولت انگلستان با ایران نمی‌انجامد؟ پس عاملین و آمرین این سیاست‌ها بر اساس کدام عقلانیت به آن مبادرت می‌ورزند. اصرار نیروهای ملی و دمکراسی‌خواه ایران بر عذرخواهی دولت انگلستان از ملت ایران به خاطر سیاست‌های دوران استعماری و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نه فقط نشانه گرفته از نوعی خودخواهی که در راستای حل مشکلات تاریخی فیما بین بوده و از آنجا نظر به رسیدن به روابطی مبتنی بر عقلانیت دارد، به جای آن که دشمن دیرین را در تداوم سیاست‌های خصمانه مصر نمود و از این رو به نظر می‌رسد که استمرار چنین اقداماتی از سوی برخی و تأیید تلویحی و گاهی صریح حاکمیت از این اقدامات، پایین آوردن سطح مطالبات ملت ایران از انگلیسی‌ها و ایجاد بهانه و زمان برای بخشی از حاکمیت بریتانیاست که اتفاقاً مصلحت خود را در افزایش تنش و عدم حل مشکلات فیما بین، می‌بینند، یعنی آن‌چه که جمهوری اسلامی از آن به عنوان لابی صهیونیستی نام می‌برد. نگارنده از آن شناخت شخصی برخوردار نیست که بداند آیا سفیر کنونی، صهیونیست است یا خیر و البته آنانی که این ادعا را دارند باید روشن سازند که بر اساس کدام روابط خصوصی با انگلیسی‌ها این شناخت را کسب کرده‌اند، اما با توجه به علایم و نظام نشانه‌ها، این تحلیل را دارم که با توجه به تمایلاتی که آقای جفری آدامز در مصاحبه‌ها، دیدار با شخصیت‌ها و در عمل از خود نشان داده‌اند، عدم استفاده از حضور ایشان در راستای بهبود روابط، یکی دیگر از فرصت‌سوزی‌هایی خواهد بود که دستگاه خارجه‌ی دولت مرتکب خواهد شد. به ویژه آن که نیازی به پیش‌گویی ندارد که مشخصات سفیر بعدی با توجه به تمایلات خانم بکت در خصوص ایران چه خواهد بود.